

از دانشمند محترم

آقای محمد تقی مصباح

زن

یا نیمه‌ی از پیگر اجتماع

✦ راه حل مسائل اجتماعی

✦ منطق فطرت

✦ امتیازات فطری زن

✦ عامل اصلی تشکیل خانواده

✦ موقعیت زن از نظر اسلام

راه حل مسائل اجتماعی

یکی از مهمترین مشکلاتی که در راه حل مسائل اجتماعی وجود دارد اینست که بسیاری از اوقات، بحث‌کننده تحت تأثیر عواملی از قبیل آداب و رسوم و عادات محلی، احساسات و عواطف درونی؛ تقلید غیرمنطقی و مانند آنها واقع شده از شاهراه حقیقت منحرف میشود و مصالح و مفاسد را درست تشخیص نمیدهد.

در صورتی که چنین موانعی در راه حل مسائل عقلی و تجربی وجود ندارد و نوعاً با یافتن مقدمات لازم و توجه بمبادی برهان نتیجه صحیح بدست میآید.

و بتعبیر دیگر : اگر اختلاف و اشتباهی در مسائل علمی و فلسفی روی دهد غالباً علت آن در دست نبودن وسائل و ابزار کافی یا غفلت از مبادی برهان است ، ولی در مسائل اجتماعی از آن جهت که با سود و زیان و آمال و آرزوهای طبقات مختلف اجتماع سروکار دارد بیشتر اختلافات و مشاجرات از ناحیه تراضیم حقوق و تکالیف روی میدهد و سبب طرفداری از برخی فرضیه‌ها و مخالفت با برخی دیگر ، اغراضی غیر از ادعای فطری حقیقت جوئی و دواعی عقلانی حفظ نظام جامعه و برقرار شدن عدالت اجتماعی ، میباشد .

بهمین جهت است که بسیاری از اوقات در اینگونه مسائل ، بیانات خطایی و شعری و تبلیغات سفسطه آمیز جای استدالات منطقی را می گیرد و بجای مراجعه بدان دانشمندان متخصص و بی نظیر و تشکیل کنفرانس های علمی و بحث و تحقیق بیطرفانه ، بهو و جنجال و برانگیختن احساسات کوته نظران توسل جسته میشود

بلکه ممکن است کار بیجاهای حساستری بکشد و احیاناً طبقه فاضله جمعیت و نوابغ و مفاخر بشریت از راهنمایی مردم ممنوع ، و حق آزادی قلم و بیان از ایشان سلب شود ، و در عوض ، زبانهای هرزه و خامه های مزدور و زهر آگین آزاد ، بلکه مورد تشویق واقع شوند ، و در چنین صورتی معلوم است که کار جامعه بکجا خواهد انجامید . بنا بر این ، شرط اساسی قضاوت صحیح در اینگونه مطالب این است که پرده های ضخیم هوی و هوس و اغراض شخصی از جلو چشم حقیقت بین عقل برداشته شود و همچنین پیرایه های عادات و رسوم و مانند آنها از چهره واقعیت زدوده گردد تا حقیقت امر آنچنانکه هست در

جلو دیده بصیرت جلوه گر شود و انسان بتواند واقع مطلب رادرك کند و در باره آن درست قضاوت نماید .

شرط دیگر آنست که همه شئون حیات انسانی و روابط تأثیر و تأثر و فعل و انفعال آنها با یکدیگر در نظر گرفته شود و تنها توجه معطوف بجهت خاصی نگردد ، و عبارت دیگر : تمام مصالح و مفاسد مادی و معنوی و فردی و اجتماعی منظور ، و در صورت مزاحمت بعضی با بعض دیگر ، مراعات اهم بشود .

متأسفانه در این مسائل معمولاً عوامل روانی مخصوصی در روحيات اشخاص تأثیر میکند و در نتیجه ؛ روشهای عقلائی و مسالمت آمیز جای خود را بر روش های استثماري و انقلاب انگیز می دهد. از جمله عواملی که در مسائل اجتماعی تأثیرات سوئی دارد تقلید کور کورانه است ، چه بسا حقوقی که در اثر تقلید جاهلانه از پدران و نیاکان اتلاف شده و چه بسا انحرافات که از ناحیه تقلید غیر منطقی از بیگانگان امن دامنگیر اجتماعات شده است .

و همانطور که اشاره کردیم کسی که میخواهد در اینگونه مسائل داوری و اظهار نظر نماید ، باید خود را از تأثیرات سوء این عوامل بر کنار دارد ، و با فکری آزاد از تبعیت غیر منطقی دیگران اعم از شرقیها و غربیها ؛ و با نظری پاک و منزله از سود جوئی و هواپرستی و با دقتی کامل در بررسی مصالح و مفاسد بمطالعه پردازد تا بتواند قضاوتی عاقلانه و عادلانه نماید .

منطق فطرت!

موضوع حقوق بانوان در چند سال اخیر بعللی که شرح آنها

مورد بحث ما نیست؛ بصورت یکی از پرچار و خنجالترین مسائل اجتماعی کشور ما بیرون آمد و جریانانی را که هر کس کم و بیش از آنها اطلاع دارد بدنبال آورد.

برای اینکه بتوانیم درباره حقوق نیمی از افراد جامعه بشری قضاوت صحیحی بکنیم باید موقعیت طبیعی و اجتماعی آنان را در نظر بگیریم و ببینیم که دست طبیعت و فطرت (یا بتعبیر دینی، دست قدرت و حکمت الهی) چه امتیازاتی را بایشان اعطاء کرده و چه ارزشی را برای آنان قائل شده است.

اساساً منطق قرآن شریف که آخرین و کاملترین کتاب آسمانی و راهنمای همیشگی بشر بسوی سعادت دنیا و آخرت است؛ اینست که پایه قانون بایدروی فطرت استوار باشد **﴿فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون﴾** (... فطرت خدائی که مردم را بر آن سرشته، آفرینش خدا تبدیل پذیر نیست اینست آئین بایدار ولی بیشتر مردمان نمیدانند).

ما که در میان منطقهای دانشمندان تا آنجا که افکار و آراءشان در دست هست، منطقی بهتر و محکمتر از این نیافته‌ایم؛ اگر کسانی یافته باشند خوبست در معرض استفاده عموم قرار دهند. ولی آیا ممکن است منطقی مانند آن پیدا شود؟ جواب این سؤال بعد از توضیح مقصود از پایه بودن فطرت برای قوانین و احکام، معلوم میشود.

آنچه مسلم و مورد اتفاق جمیع فلاسفه قدیم و جدید است اینست که هر موجود زنده‌ای مجهز بدستگاههایی است که برای ادامه حیاتش ضرورت دارد، و تجارب و آزمایشهای زیادی که روی این نظریه

شده کاملاً آنرا بشبوت رسانده است .

گرچه اثبات این معنی چندان محتاج بادلّه و براهین دور از حس نیست و با مطالعه مختصری در احوال موجودات زنده، اعم از گیاه و حیوان و انسان بخوبی روشن میشود . مثلاً هر موجود زنده ای احتیاج بغذا و بدل مساّیتحلل دارد ، ولی همه چیز برای همه موجودات زنده نمیتواند غذا باشد، بلکه هر دسته از آنها دارای غذای مخصوصی هستند که با ساختمان وجودیشان مناسب است و دست طبیعت جهاز مخصوصی برای آنها تهیه کرده که بوسیله آن ، غذای خود را جذب نموده بمصرف لازم برسانند و ساختمان این جهاز گواهی میدهد که برای چه منظوری آفریده شده و با چه نوع از غذاها مناسبت دارد .

مطالعه در دستگاه گوارش جانوران علفخوار و گوشتخوار و فرقهائی که میان اعضاء آنها وجود دارد از دندانها تا معده و امعاء می تواند بر این مدعی گواهی صادق و دلیلی قاطع باشد .

بنابراین ، اگر دانشمندانی بخواهند دستوری برای غذا دادن حیوانات بنویسند؛ ناچارند که وضع جهاز هاضمه هر یک را در نظر بگیرند و طبق مقتضیات آنها مطالبی را تنظیم نمایند .

البته چون کارهای حیوانات بوسیله غرائز انجام میگردد و احتیاج بفکر و تدبیر ندارد نیازی هم بدستور العمل نخواهد داشت، ولی احياناً برای دام پروران و کسانی مانند ایشان نیاز براهنمای تغذیه و سایر جهات پرورش حیوانات پیدا میشود .

همچنین اگر کسانی بخواهند راه استفاده بهتر از يك موجود زنده را پیدا کنند باید دستگاههای طبیعی آن را رسیدگی کنند و

حدود قدرت و طرز کار هر يك را در نظر بگیرند .
 پس بهترین راهی که میتواند تکلیف یا حقوق يك موجود زنده
 را تعیین کند، بررسی مواهب فطری اوست ، بنا بر این ، منطقی مانند
 یا قویتر از منطق فطرت وجود نخواهد داشت .

امتیازات فطری زن :

انسان موجودی است که علاوه بر جهات مادی، دارای جنبه‌های
 روحی و معنوی نیز هست و غیر از خصوصیات فردی روابط اجتماعی او
 را نیز باید در نظر گرفت . بنا بر این ، بحث کافی و وافی از حقوق نیمی
 از انسانها باید به‌بشی بر مطالعاتی در فیزیولوژی و روانشناسی و جامعه‌شناسی
 و مانند آنها از علوم مربوطه باشد. و شرح مقدماتی که از هر يك از این علوم،
 لازم است بطول می‌انجامد ولی ناچاریم که بطور اختصار با اصول ضروری
 بحث اشاره کنیم :

شکی نیست که مرد و زن هر دو انسانند و در مقومات انسانیت شریکند
 و جهاتی که بین زن و مرد مشترك است هیچگاه نمیتواند ملاک فرقی میان
 حقوق و تکالیف مردان با زنان قرار گیرد، پس اگر فرقی وجود داشته باشد
 ناچار مر بوط به جهات امتیاز ایشان از یکدیگر خواهد بود . پس در مرحله
 اول باید ببینیم امتیازات ساختمان وجودی زن از مرد چیست ، و بتعبیر
 دیگر: قوام زن بودن زن، بچه‌امری است ؟

ظاهر ترین فرق میان زن و مرد ، فرقی است که در جهاز
 تناسلی ایشان وجود دارد ، دیگر ، فرقهائی است که در اعصاب و مغز و
 سایر جهازات ایشان موجود است . این فرقهها باید از نظر فیزیولوژی
 مورد مطالعه قرار گیرد .

همچنین از نظر روانشناسی تفاوت بزرگی میان مرد و زن دیده می‌شود و آن، شدت عواطف و رقت احساسات در زنان و غالبیت نیروی تعقل در مردان است ، و این تفاوت ، ارتباط مسقیم با جهاز عصبی و دستگاه مغز دارد که از نظر ارتباط علم روانشناسی با فیزیولوژی شایان دقت و بررسی است.

همچنین از نظر علم الاجتماع باید رسیدگی کرد که سبب پیدایش اجتماع خانوادگی چیست و بزرگترین عامل آمیزش مرد و زن و تشکیل خانواده کدام است ؟

اختلاف مرد و زن در جهاز تناسلی گرچه يك امر ساده بنظر میرسد که نمی‌تواند منشأ اختلافی در وظایف و حقوق ایشان بشود ولی با دقت بیشتر روشن میگردد که ممکن است این اختلاف ؛ تأثیر بسزائی در تفاوت موقعیت اجتماعی ایشان و حقوق و تکالیف مربوط بزنا- شوئی داشته باشد

بلکه اگر کسی ادعا کند که محور اختلافات دیگر زن و مرد از قبیل اختلافات جهاز عصبی و امتیازات روانی؛ همین اختلاف در جهاز تناسلی میباشد، سخنی بگزار نگفته است.

گرچه تمایل و تجاذب جنسی میان زن و مرد بطور مشترک وجود دارد و فطرت ، طوری این دو صفت متمایز را برای یکدیگر آراسته که در تحت تأثیر غریزه جنسی و التذات مترتبه بر آن ، تن بزندگی خانوادگی در دهند و در نتیجه ، غرض فطرت که بقاء نوع انسانی است عملی گردد؛ ولی نقش زن و مرد در ایفاء این وظیفه فطری یکسان نیست . بعنوان مثال : فعالیت دستگاه تناسلی مرد تا حدودی تحت اراده

و اختیار اوست و از این جهت ممکن نیست که مردی را مستقیماً بر عمل جنسی مجبور نمایند، در صورتی که در زن کاملاً برعکس است و حتی ممکن است زنی اجباراً باردار شود بعلاوه تأثیر مرد در تولید و تناسل، آنی است در صورتی که زن باید ماهها متحمل وظیفه بارداری باشد و اگر دوران شیردادن و حضانت را هم بآن اضافه کنیم، طول زمان آن، بسی بیشتر خواهد شد.

گرچه یکی از بانوان که فعلاً نماینده مجلس شیوخ (سنا) این کشور است در نوشته‌های خود میگوید:

«همچنانکه مردان برای رفع احتیاج ناچارند از جای خود حرکت کنند زنان هم بازآئیدن یکی از اعمال بسیار ساده طبیعی خود را انجام میدهند»

همه کس میدانند که موضوع بارداری و زایمان علاوه بر اینکه يك وظیفه مقدسی است و هیچگاه نباید با مطالب رکیک مقایسه شود از نظر سنگینی، و طول مدت قابل سنجش با کارهای روزانه نیست.

زنی که بار میگیرد ماهها ناراحتی «ویار» دارد و غالباً مانند یک مریض محتاج باستراحت و مداوا میباشد، علاوه بر اینکه بطور کلی دوران بارداری بقول پزشکان بمنزله دوران يك بیماری است که باید مزاج و روح و فکرو تمام حالات انفعالی زن در حال آرامش باشد و هر گونه تشنج عصبی یا فعالیت شدید؛ ممکن است برای مادر و جنین مضر باشد، وضع حمل، يك موضوع آنی بدون عوارض قبلی و بعدی نیست و پس از عمل زایمان زن باید چند هفته استراحت کامل نماید تا بحال عادی خود برگردد.

در عین حال باید دانست که منطق قرآن در تعلیل محدودیت زن نسبت به پاره‌ای از امور اجتماعی این نیست که بارداری و زایمان برای زن مانع از شرکت در آنها می‌شود،

وما هم نمیخواهیم از این راه مستقیماً محدود بودن وی را اثبات کنیم، بلکه منظور فقط بیان این جهت است که نقش زن در توالد بسیار مهمتر از نقش مرد بوده؛ بارداری و زایمان و عوارض آن از نظر رنج و ناراحتی و از نظر طول مدت، ابداً با نقش مرد قابل سنجش نیست، و باید از این رهگذر؛ وظیفه طبیعی و فطری زن را در جامعه انسانی بشناسیم و بدانیم که این تجهیزات طبیعی خاص برای چه منظوری باو اعطاء شده و اقتضای فطری آنها کدام است؟

چون سنگینی بار تناسل بعده زن است از این رو دست حکیمانه ربوبی او را بنیروئی مجهز کرده که بتواند این وظیفه مهم طبیعی را بخوبی انجام دهد و از آن لذت ببرد، و آن نیروی روانی محبت مادری است.

موضوع مادر شدن از نظر مرد يك بار بسیار سنگین و طاقت فرسا است ولی از نظر زن بزرگترین آمال و آرزوهای حیاتی بشمار میرود که هر زن سلیم الفطره‌ای طبعاً عاشق آنست و چه بسا زنان عقیمی که حاضر شده‌اند با صرف مبالغ بسیار هنگفت بچه‌دار شوند.

البته داشتن فرزند برای مرد هم لذت دارد ولی آیا مردان هم حاضرند برای فرزندان نشان آنهمه زحمتهائی را که مادران میکشند متحمل شوند و با کمال میل و رغبت کثافات نوزادان را بشویند و آسایش و لذائد خودشانرا فدای آنها نمایند و از همه بالاتر، از این

رنجهای طاقت فرسا مسرور و خرسند باشند ؟

فرض کنید مردی هم پیدا شود که از نظر شدت علاقه بفرزند حاضر بچنین اعمالی بشود ولی اولاً وجود چنین مردی (بفرض وجود) نادر است و در مقررات اجتماعی رعایت نادر نمیتوان کرد و ثانیاً نمیتوان ادعا نمود که دست طبیعت ، مردوزن را نسبت باین مسائل یکسان قرار داده است ؛ آیا هیچ عاقلی میتواند بگوید که آمادگی طبیعی مرد وزن نسبت بموضوع بچه داری مساوی است ؟

بدیهی است که تجهیزات طبیعی و روانی مرد وزن در اینجهت کاملاً متفاوت است و ساختمان بدنی و روحی و صلابت و خشونت طبیعی مردان سازگار با چنین مطالبی نیست ، برعکس ؛ عواطف لطیف و احساسات رقیق که ویژه زنان است بخصوص محبت مادری که میتوان آنرا سرچشمه سایر عواطف خاصه زنان شمرد موجب میشود که با کمال گشاده روئی از این جریانات بعنوان آرمانهای زندگی استقبال نمایند. نکته ای که خوبست در اینجاست که داده شود اینست که همچنان که شایسته نیست کسی بگوید علی رغم اقتضای فطری و تجهیزات بدنی و روانی ، مردان هم باید در کارهای بچه داری (که از مقدس ترین وظایف نیمی از افراد بشر و از مهمترین اعمال مؤثر در حفظ نسل و بقاء نوع آدمی است) دو شادوش زنان قدم بردارند و در این عمل پر ارزش با ایشان سهیم باشند ، همچنین زینبده نیست که گفته شود در کارهایی که بحکم فطرت در خور ساختمان وجودی مردان است ، زنان باید با ایشان همکاری و همگامی داشته باشند .

البته این مطلب وقتی کاملاً روشن میشود که امتیازات فطری

مردان و آمادگی بیشتر ایشان برای يك سلسله از کارهای حیاتی در نظر گرفته شود ، چنانکه بآن اشاره خواهد شد .

فرق طبیعی دیگری که دانشمندان فیزیولوژی و آناتومی میان مرد وزن یافته اند تفاوتی است که در مغز و جهاز عصبی ایشان مشاهده میشود ، مثلاً مخ زن از مرد کوچکتر و بطور متوسط در حدود صد گرم از مخ مرد سبکتر است ، و قسمت جلودماغ زن بیش از پنجاه میلیمتر مکعب؛ کوچکتر از مرد است .

بعلاوه پیچیدگیها و پستی و بلندیهای مغز که بعقیده فیز یولوژ-
یستها علامت رشد فکری و نیروی عقلانی است؛ در زن خیلی کمتر از مرد میباشد .

اینها مهمترین اختلافات جسمانی است که میان مردان و زنان وجود دارد . بدیهی است که این اختلافات بطور متوسط منظور شده و گرنه ممکن است بندرت زنی پیدا شود که از نظر قوای بدنی و روانی چنین اختلافی را با مردان نداشته باشد و چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم در قوانین اجتماعی روی افراد نادر حساب نمیشود .

عامل اصلی تشکیل خانواده:

تا اینجا در حدودی که باوضع این مقاله مناسب بود مهمترین امتیازات بدنی مردوزن را ذکر کردیم و ضمناً امتیازات روانی ایشان را که ارتباط کامل با امتیازات جسمانی دارد یاد آور شدیم .

خوبست قدری هم درباره اصل سوم از اصول مربوطه باین مبحث صحبت کنیم ، و آن سبب طبیعی آمیزش مرد وزن و علت فطری پیدایش خانواده است .

شکی نیست که بشر در زندگی احتیاج بهمکاری و معاونت سایر

بنی نوع خود دارد ، تا آنجا که بشر را « مدنی بالطبع » دانسته اند ، و بطور مسلم این اصل در اجتماعاتی که از زمانهای بسیار قدیم در میان انسانها وجود یافته؛ نقش مهم و مؤثری را داشته است .

ولی آیا در خصوص اجتماع خانوادگی هم باید راز اساسی راهمکاری و تعاون در امور معاش و دفاع از دشمن و برآه انداختن چرخ اقتصاد دانست؛ یا باید گفت که عامل اصلی آن چیز دیگری است ؟ آیا همان عاملی که موجب همکاری مردی با مرد دیگری میشده همان عامل بعینه موجب اجتماع مرد و زن و تشکیل خانواده شده ؟ یعنی اجتماعات خانوادگی که اصیلترین و طبیعی ترین اجتماعات بشری است ، معلول احتیاجات اقتصادی و مشکلات دفاعی و مانند آنها بوده یا در درجه اول همان نیروی تمایل جنسی و محبت متقابل زوجین و سپس علاقه بفرزند، راز برقراری سازمان خانواده بوده است ؟

آیا همان دستی که تجاذب جنسی را میان زن و مرد بر قرار کرده (که بطور قطع یکی از نیرومندترین قوای طبیعی بشمار میرود و بسیاری از قوای حیاتی و شؤون زندگی تحت الشعاع آن قرار میگیرد) بالنتیجه مرد و زن را برای تشکیل يك واحد اجتماع بنام « خانواده » مهیا نکرده است ؟ .

قبلاً گفته شد که هیچگاه جهت مشترك میان دو موجود نمیتواند علت پیدایش پدیده‌ای که ویژه یکی از آنهاست بشود .

در اینجا هم میگوئیم اگر علت تشکیل خانواده همکاری انسانی با انسان دیگر بود. اختصاصی با اجتماع دو صنف متخالف نمیداشت و بلکه روی اصل تشابه و مسانخت میبایست بین مرد و مرد یا زن و زن، بر

قرار گردد. در صورتیکه عامل اجتماع خانوادگی ایجاب کرده که پیوسته پایه های این اجتماع بوسیله دو عامل متخالف و در عین حال متجاذب استوار شود.

بنابراین، گمان نمی رود که با بررسی اقتضات فطری مردوزن و باتوجه بنیروی غریزه جنسی و بادر نظر گرفتن آرامش طبیعی مخصوصه که در زندگی خانوادگی و آمیزش مرد و زن بوجود می آید و نظیر آن رادر هیچ اجتماع مردی با مرد دیگری یا زنی بازن دیگر نمیتوان یافت تردیدی در این امر بماند که سرآسای تشکیل خانواده همان متجاذب فطری مردوزن میباشد.

راهنمایی فطرت در تعیین سرنوشت زن :

باید در نظر داشت که اصل انسانیت و جهات مشترکی که بین تمام افراد انسان موجود است اقتضاتی دارد که بحکم فطرت نمیتوان آنها را از هیچ فردی از افراد بشر (۱) سلب کرد، مانند: استقلال شخصیت، آزادی فکر و اراده، اصل مالکیت؛ مساوات در برابر قانون، دفاع از حقوق مشروع و نظایر آنها.

هیچ فردی را باستناد اینکه سفید است یا سیاه، مرد است یا زن، سلطان است یا رعیت، شرقی است یا غربی؛ شهر نشین است یا سادھاتی، عالم است یا جاهل نمیتوان از حقوق اولیه انسانی محروم نمود.

بنابراین، قوانینی که در تمدنهای باستانی در باره امتیازات طبقاتی

(۱) منظور از افراد انسان در اینجا فرد بالغ عاقل است که عقلا و شرعاً فرد کامل اجتماع بحساب می آید، نه بمعنای که شامل بچه و مجنون هم میشود.

وجود داشته و مثلاً مالکیت و آزادی و تحصیل علم و کمالات انسانی؛ اعم از مادی و معنوی را منحصر بطبقه خاصی می دانسته یا زن را در شمار کالاهای و امته بیرون می آورده و سعادت دنیوی و اخروی را منحصر بمرید میدانسته بحکم فطرت محکوم می باشد

متأسفانه هنوز هم در برخی از کشورهای غربی که پیشرو کاروان تمدن بشمار میروند آثاری از این قوانین ضد فطری مانند امتیاز سفید پوستان بر سیاه پوستان، دیده میشود.

ولی اگر در میان افراد انسان امتیازاتی یافت شود که فطرتاً برای صنفی از مردم ثابت است و دارای اقتضات خاصی می باشد نباید آنها را نادیده گرفت و در مقام وضع قوانین و مقررات اجتماعی از آنها غفلت ورزید

از جمله امتیازات فطری که میان افراد بشر ثابت و محقق است امتیازات خاصی است که در ساختمان وجودی هر یک از مرد و زن مشاهده می شود و مقتضی آثار مخصوصی در مقررات اجتماعی می باشد مثلاً وقتی دیده شد که زن بعد از زایمان طبعاً مستعد شیر دادن میشود؛ باید فهمید که حق شیر دادن بچه حقی است که فطرت بمادر اعطاء کرده و هیچ قانونی نمیتواند این حق را از او سلب نماید،

بنابر این اگر قانونی گفت که پدر حق دارد بچه خود را برای شیر دادن بهر کس که دلش میخواهد بدهد؛ باید گفت که این قانون برخلاف فطرت است.

همچنین اگر قانونی بگوید که در مقام دفاع از دشمن باید زنان در جبهه جنگ حاضر شوند و جانبازی نمایند باید گفت چنین قانونی با

مقتضیات فطرت سازگار نیست، زیرا فطرت؛ مردان را برای چنین کاری آماده تر ساخته و بایشان نیروی جسمانی و استعداد روانی بیشتری داده است.

بلی، اگر وجود مردها برای دفاع کافی نبود لازم است که زنان هم باستناد حقوق اولیه انسانی قیام نمایند

ولی در صورت عدم احتیاج بآنها، نمیتوان بآن اصول تمسک کرد و بار سنگین و جانفرسای جنگ و نبرد را بردوش جنس لطیف نهاد، زیرا میدان حکومت اصولی که پایه آنها بر جهات مشترك بین انسانها گذاشته شده، همان حقوق مشترک و اولیه بشر است و درمجرای جهات ممتازه (که امتیازات فطری اقتضاء ویژه ای نسبت بپاره ای از انسانها دارد) جریان نخواهد داشت.

بنا بر این باید دید که امتیازات فطری زن چه اقتضائی نسبت بمقررات اجتماعی دارد. یکی از مواهب بزرگی که فطرت بزین عطا کرده عاطفه رقیق محبت مادری است که محققاً باید آنرا از مشخصات فطری زن بشمار آورد.

نقش بزرگی که این عواطف در سازمان بشری دارد و تأثیر عظیمی که در ساختمان روحیه فرزندان و ایجاد عواطف انسانی در نوباوگان اجتماع دارد، بحث جالبی است که متأسفانه در ارضیق مجال باید از آن صرف نظر کنیم،

همین بس که بسیاری از طرفداران آزادی آمیزش مرد و زن بواسطه اینکه موجب بوجود آمدن اطفال نامشروعی میشود که در دامان مهر و عطفوت مادر بزرگ نخواهند شد و از عواطف عالیة انسانی

که در اثر پرورش در آغوش مادران نشو و نما میکنند محروم خواهند ماند، دست از عقیده فاسد خود برداشته اند .

در هر صورت، در وضع مقررات اجتماعی مربوط بزننان باید در نظر داشت که موجب مزاحمت با این وظیفه بزرگ مقدس ایشان نباشد و با عواطف خدادادی آنان سازگار باشد .

نکته دیگری را که نباید از نظر دور داشت اینست که طبق آنچه محققین ثابت کرده اند اصیلترین و طبیعی ترین اجتماعات؛ اجتماع خانوادگی است که در اثر تجاذب فطری میان مردوزن بوجود میآید، بنابراین، هر گونه قانونی که مناسب این نظام طبیعی و فطری نباشد بر خلاف فطرت و بزیان اجتماع و ظلم بزن و انسانیت خواهد بود .

نکته سوم آنکه در قبال موهبتی که فطرت بزنان عطا کرده و آنان را از نظر عواطف لطیف و احساسات رقیق بر مردان برتری داده (۱) برای حفظ مصالح جامعه انسانی و متمکن ساختن بشر از ادامه سیر تکاملی مزیتی بمردان داده و آن برتری در نیروهای جسمانی و قوای عقلانی است که طبق تحقیقات دامنه دار دانشمندان فیزیولوژی و پیسیکولوژی بهیچوجه قابل انکار و تشکیک نیست .

علاوه بر این ، تجارب و آزمایشهایی که از آغاز تاریخ بشریت تا کنون بعمل آمده شاهد گویائی بر این مدعی است ،

بنابراین ، اموری که بیشتر احتیاج بتدبیر و اعمال نیروی تعقل دارد، یا بیشتر نیازمند بفعالیتهای رزمی و جرأت و شجاعت میباشد در خور

(۱) البته زنان امتیازات دیگری نیز مشابه آنچه گفته شد دارند و از

جمله مقاومت ایشان در برابر امراض و پاره ای از ابتلاات ، بیش از مردان است

ساختمان وجودی مردان خواهد بود و بحکم فطرت باید بایشان وا گذار شود، خواه موجب آسایش ایشان باشد خواه موجب رنج ایشان؛ ولی در هر حال بسود نوع انسانی و جامعه بشری و موافق غرض فطرت خواهد بود.

موقعیت زن از نظر اسلام:

پیش از آنکه باصل بحث وارد بپردازیم لازم است چند مطلب را یاد آور شویم:

۱- راه تشخیص نظریات و احکام اسلام، دقت و تدبر کافی در آیات قرآن شریف و بررسی اخبار صحیحی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و روش عملی ایشان می باشد، و عمل مسلمانان و منتسبین باسلام در پاره ای از امکنه و از منہ دلیلی بر وجود یا عدم یک حکم معین نمیشود. بنا بر این، اگر بعضی از مسلمانان عملاً افراط یا تفریطی در حقوق زن نمودند نمی توان آنها را بحساب اسلام آورد، و نمی توان باستناد اینکه در فلان عصر یا در فلان منطقه، مسلمانان زنان را از حقوق مشروع و محروم میداشته اند ادعا کرد که در اسلام چنین حقوقی برای زن منظور نشده،

چنانکه باستناد اینکه برخی از کشورهای اسلامی بر خلاف نصوص دینی در بعضی از قوانین از اروپائیا تقلید کرده اند نمیتوان گفت که اگر این مطالب بر خلاف اسلام بود میلیونها مسلمان از آن پیروی نمیکردند.

همچنین افراط و تفریطهای غربیهارا نمیتوان مستند بشریعت حضرت مسیح صلی الله علیه و آله دانست و حتی اگر بعضی از فرق مسیحی قائل شدند باینکه

زن برزخی است میان انسان و حیوان یا روح زنان (باستثنای روح حضرت مریم) جاودانی نیست و سعادت ابدی مخصوص مردان است. نباید آنها را بحساب تعالیم حضرت عیسی علیه السلام گذاشت چنانکه بی بند و باری و بی عقیمهای غربی ها را نمی توان مستند بمذهب نصرانیت دانست.

۲- در قوانین مدنی و جزائی و مطلق مقررات اجتماعی، همیشه ملاک، نوع افراد جامعه است و هیچگاه روی موارد نادر و اتفاقی حساب نمیشود و شاید کمتر ماده قانونی پیدا شود که مناط وضع آن بدون هیچ استثناء در جمیع افراد موجود باشد.

بنابراین وجود موارد نادر و اتفاقی که فلسفه تشریح و حکمت وضع قانون در آنها جاری نیست مضر بقانون نبوده و نباید بواسطه آنها بر قانونگذار خرده گیری کرد

۳- در قوانین دینی و احکام الهی علاوه بر حفظ نظم اجتماع و رعایت مصالح مادی جامعه، امور روحی و جهات معنوی نیز ملحوظ است و نباید گمان کرد که در مقررات اجتماعی اسلام جز مصالح دنیوی چیزی منظور نشده و چگونه میتوان چنین احتمالی را در باره قانونگذاری داد که بیش از هر چیز سعادت حقیقی و جاودانی اهمیت میداده و روح توحید و خداپرستی را در تمام مظاهر حیات جلوه گر میساخته است؟

چنانکه نباید گمان کرد که در تعالیم مقدسه این دین، نسبت بامور دنیوی اهمالی شده، و چگونه میتوان چنین احتمالی را در باره قانونگذاری داد که رابطه جسم و جان را برای حفظ غرض آفرینش

برقرار کرده و زندگی دنیا را مقدمه و مزرعه زندگی جاودانی قرار داده و حیات اخروی را نتیجه و پاداش آن دانسته است ؟

غرض آفرینش از حیات دنیوی انسان اینست که بایک سیر تکاملی بآخرین کمال لایق بخود برسد ؛ بنا بر این شون زندگی دنیاست بحیات جاودانی جنبه مقدمیت دارد و کیفیت اطوار آن تأثیر مستقیمی در سعادت یا شقاوت اخروی میکند ، و غرض تشریح اینست که انسان در مراحل مختلفه زندگی در پرتو راهنمایی الهی راه راست را بشناسد و بایمودن آن بسر منزل مقصود برسد .

احتیاج بتشریح چنانکه در مباحث نبوت بشبوت رسیده از آن جهت است که غرائز انسان مانند حیوانات برای تشخیص همه انواع مصالح و مفاسد متعلق بحیات دنیوی و اخروی کافی نیست و عقل بشر هم از نظر عدم احاطه بر جمیع جهات ، برای این منظور وافی نیست ، بخصوص مصالح اخروی ؛ چه ، انسانی که هنوز بآن عوامل راه نیافته عقل او نمیتواند همگی اسباب و شرایط و موانع سعادت آن جهان را بشناسد و تشخیص بدهد که وظیفه او در هر آنی از آنات و شانی از شون زندگی نسبت بمسائل معنوی و اخروی چیست .

بنابراین ، بشر نیازمند بتعالیمی است که از طرف کسی که محیط بجمیع عوامل و مطلع از همه اسرار و رموز است فرستاده شده باشد .

بنابراین ، نظام تکوین و نظام تشریح هر دو برای یک هدف برقرار شده و هیچکدام غرض دیگری را نقض نمیکند بلکه هر کدام معاضد و تکمیل دیگری بشمار میروند .

و اساساً آنکسی که انسان را آفریده و او را برای یک سیر تکاملی

در مسیر فطرت براه انداخته و باراهنمائیهای تکوینی و تشریحی بسوی عالترین هدف هدایت کرده و بیش از هر کس بترقی و تعالی او علاقمند است، و آیا جز او کسی میتواند بجزئیات مصالح مادی و معنوی و دنیوی و اخروی و جسمانی و روحانی بندگان احاطه پیدا کند و مقرراتی را برای زندگی فردی و اجتماعی بشر تنظیم نماید که در همگی آنها رعایت جمیع جهات و شؤون شده باشد؟

از اینرو باید گفت که دین اسلام مشتمل بر یک سلسله نظامات تشریحی است که از طرف پروردگار متعال برای راهنمایی و تکمیل نفوس بشرو رساندن انسانها بمنتهی درجه کمال مادی و معنوی و دنیوی و اخروی توسط آخرین پیغمبران در دسترس جامعه بشریت قرار گرفته است و در قوانین و احکام آن هیچگونه قصوری وجود ندارد.

در اینصورت کسی که خود را مسلمان میدانند اگر گمان کند که در قوانین مقدسه اسلام نسبت بامور اجتماعی اهمال و قصوری شده یا احکام و قوانین این دین محدود بزبان یا مکان خاصی است؛ بسا کمال تأسف باید گفت که از ساده ترین و قطعی ترین معارف اسلامی بی اطلاع است یا نیروی تعقل کافی برای درک این مطالب ندارد.

۴- اختلاف افکار بشر از دوران اولیه تاریخ تا کنون و ترقی و تکامل روز افزون بعضی از رشته های امور فکری و تعقلی دلیل است بر اینکه عقل انسان در هیچ عصری بنهایت کمال نرسیده بوده و همه واقعیات در هیچ زمان و مکانی برای بشر مکشوف نشده بوده است.

هم اکنون مجهولات بسیاری وجود دارد که دانشمندان در حل آنها بزانو درآمده اند و هیچ عاقلی نمیتواند ادعا کند که بعد از این

دیگر فکر بشر ترقی نخواهد کرد و معلومات جدیدی برای او پیدا نخواهد شد .

وتازه لازمه چنین ادعائی این نیست که بشر عصر اتم بتمام رموز اسرار آفرینش پی برده است و سبکسرانی که چنین ادعاهای پوچی میکردند دیر زمانی است که با اشتباه خودشان واقف شده اند .

بنابراین ، توقع اینکه ما همه اسرار تشریحات الهی را بفهمیم توقع بسیار بیجائی است .

آیا ما توانسته ایم تمام اسرار طبیعی يك موجود زنده را بشناسیم که میخواهیم بر همگی جهات مادی و معنوی و جسمانی و روحانی و دنیوی و اخروی که در قوانین الهی رعایت شده احاطه پیدا کنیم ؟ پس اگر در مورد بعضی از احکام فردی یا قوانین اجتماعی اسلام با سراری چند برخورد کردیم نباید گمان کنیم که فلسفه تشریح آن تنها همان بوده که ما فهمیده ایم و بس .

چه بسا اسرار دیگری دارد که با اکتشافات جدیدی که در طول قرنهای آینده واقع میشود برای بشر روشن خواهد شد ، چنانکه بسیاری از آنها بر انسانهای چند قرن پیش مخفی بوده و بر بشر این عصر مکشوف شده است ، و چه بسا پاره ای از آنها از حد فهم بشر عادی خارج باشد .

۵- باید در نظر داشت که مجموعه تعالیم اسلام از عقائد و اخلاقیات و احکام عملی بمنزله معجونی است که با استفاده از آن ، عموم دردهای جامعه اصلاح ، و سعادت دنیا و آخرت برای نوع بشر تضمین میشود . ولی بنیادینتظار داشت که هر حکمی از احکام اسلام بتنهائی در هر اجتماع

و تحت هر شرائطی نتایج مطلوبه را بدهد .

بنابراین ؛ نباید گفت که فلان قانون اسلام در اجتماع فعلی ما قابل اجراء نیست و این را نقص قوانین اسلام یا دلیل محدود بودن آنها بزمان خاصی دانست ، زیرا با رسیدگی دقیق معلوم میشود که این عدم قابلیت اجراء (بفرض صحت) در اثر عدم اجراء سایر قوانین اسلامی و ضعف تربیت دینی و انحطاط اخلاقی و معنوی در اجتماع کنونی است نه از جهت قصور قانون یا اختصاص آن بزمان یا مکان خاص .

و اما بحث اصلی، یعنی « موقعیت زن در نظر اسلام » باید دانست که اسلام زن را عضو کامل و مستقل جامعه شناخته و از نظر کمالات مشترك انسانی فرقی بین زن و مرد قائل نشده ، و ملاك سعادت را تنها علم و عمل و تقوی و فضیلت دانسته است .

در آیه (۱۳) از سوره حجرات میفرماید « یا ایها الناس انا خلقنا

کم من ذکروا نثی وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم

عندالله اتقاکم » و در آیه (۱۹۵) از سوره آل عمران میفرماید

« انی لاضیع عمل عامل منکم من ذکروا نثی بعضکم من بعض »

بنابراین ؛ زن وظیفه شناس و پرهیزکار با مرد متقی و درستکار از نظر اسلام فرقی ندارند .

زن در جامعه اسلامی میتواند مالک بشود ، در اموال خود تصرف

کند ، از خویشاوندانش ارث ببرد ، تحصیل علم کند و حتی بطریق

مشروع کسب و تجارت نماید چنانکه « زینب عطاره » عطر فروشی میکرد

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او عطر میخرید ، و از نظر معاشرت و شرکت

در امور اجتماعی تا حدودی که با عفت و پا کد امینی منافات نداشته باشد

آزاداست .

در آیه (۲۳۴) از سوره بقره میفرماید «**ولاجناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن بالمعروف**» در صدر اسلام بسیاری از زنان همراه مجاهدین در جنگها حاضر میشدند و بکارهایی مانند طبخ و پرستاری و زخم بندی و مجروحین اشتغال میورزیدند .

و اما امتیازاتی که بین زن و مرد در جامعه اسلامی از نظر حقوق و تکالیف عمومی اعتبار شده عبارتست از : اختصاص حکومت و قضاوت و جهاد (نقدفاع) ب مردان .

دیگر آنکه در فرائض ارث غالباً سهم زن نصف سهم مرد قرار داده شده ، و در احکام ازدواج حق طلاق ب مرد اختصاص داده شده و تعدد زوجات تحت شرایط مخصوصی برای مرد تجویز شده ، و در محیط خانواده زن باید در امور زناشویی از مرد تمکین نماید ، و برای رعایت این جهت باید بدون اذن شوهر از خانه بیرون نرود ؛ و مخارج وی در حدودی که شأن خانواده اقتضاء دارد از غذا و لباس و مسکن و غیره بعهده شوهر است و حتی در مواردی لازم است که شوهر برای او کلفت بگیرد ؛ و در امور خاندانی از قبیل رفت و روب و رختشویی و غذا پختن و حتی شیردادن ب بچه ؛ هیچگونه الزامی ندارد و میتواند در ازاء این کارها از شوهر اجرت بگیرد

اینها احکام قانونی است ولی تربیت دینی و مبانی اخلاق اسلامی ، خانواده را بصورت يك کانون لذت و ادب و احترام متقابل و صفا و صمیمیت بیرون می آورد که در میان هزارها خانواده ای که باخلاق دینی تربیت یافته اند کمتر موردی برای مشاجره در اینگونه امور

پیدا میشود،

اکنون ببینیم آیا اسلام در مواردی که بین زن و مرد فرق قائل شده؛ طبق مقتضیات فطرت بوده یا برخلاف آنها بوده است؟ و چنانکه گفته شد برای درک این معنی باید در نظر گرفت که امتیازات فطری زن و مرد چه اقتضاءاتی در حقوق و تکالیف ایشان دارد

البته شرح این مطالب خیلی طولانی میشود و هر بحثی از آنها در خود کتاب مستقلاً است، ولی در اینجا اجمالاً بریسه بحث اشاره میکنیم تا اگر توفیقی حاصل شد بعداً بتفصیل پردازیم.

گفتیم که طبق تجارب قطعی؛ احساسات و عواطف در زنان بیشتر و نیروی تعقل در مردان قویتر است، از اینرو کارهایی که بیشتر احتیاج بتعقل دارد و غلبه احساسات و عواطف مانع از پیشرفت آنها میشود باید بحکم فطرت بمردان واگذار شود.

بنابراین، تخصیص حکومت و قضاوت بمردان موافق مقتضیات فطرت است، زیرا حقوق همه طبقات اجتماع باید بوسیله این دو منصب حفظ شود و در صورتیکه کوچکترین اعمال هوی و هوس بشود و پهای عقل بلغزد حقوق بسیاری از مردم پایمال میشود، پس باید این دو مقام بکسی سپرده شود که نیروی تعقلش غالب باشد.

بدیهی است که تنها شرط مرد بودن کار حکومت و قضاوت را اصلاح نمیکند و شرطهای دیگری نیز لازم است که اسلام همه آنها را معتبر دانسته ولی منظور اینست که در میان دو صنف مرد و زن، مرد آمادگی فطری بیشتری برای اینگونه امور دارد.

پس این حکم موجب ظلم بزنان یا کاستن قدر و منزلت ایشان

نیست، چنانکه معاف بودن آنان از شرکت در جهاد و میدان کارزار یا از تحصیل معاش (در زندگی خانوادگی) موجب ظلم بر مردان و بمعنای استخدام ایشان برای تأمین و آسایش زنان و در نتیجه کاهش قدر و ارزش اجتماعی مردان نیست، بلکه معنای آن؛ تعاون و همکاری در زندگی اجتماعی از راه استفاده از مواهب فطری و استعدادات خدادادی هر دسته از انسانها برای برقراری نظم جامعه و حفظ مصالح اجتماع است.

مرد چون از نیروی جسمانی و عقلانی بیشتر برخوردار است باید آندسته از کارهای اجتماعی را که بیشتر احتیاج باین نیروها دارد بعهده بگیرد؛ وزن چون سهم بیشتری از عواطف و احساسات لطیف دارد باید از آنها برای تأمین احتیاجات جامعه انسانی استفاده کند، وظایف خانه داری و بچه داری را بعهده بگیرد و فرزندان لایق و شایسته بپروراند. در بحثهای سابق گفته شد که اصلترین و طبیعی ترین اجتماعات بشری اجتماع خانوادگی است که دست قدرت ربوبی برای برقراری نظام آن، وسایلی تهیه کرده و مقدماتی فراهم آورده است،

از طرفی مرد و زن را مسخر غریزه جنسی قرار داده که تحت تأثیر تجاذب طبیعی باهم آمیزش کنند و از طرفی سکونت و آرامش خاطر را در زندگی مرهون این آمیزش و تشکیل خانواده قرار داده است.

محبت فرزند نیز که در سرشت هر انسانی وجود دارد از پایه های اساسی سازمان خانوادگی بشمار میرود. اسلام نیز برای زندگی خانوادگی اصالت قائل شده و وجود زن را مایه سکونت و آرامش خاطر دانسته و محبت متقابل زوجین

رایک علاقه فطری واصل محسوب داشته است.

در آیه (۲۱) از سوره روم میفرماید «و من آیاتہ ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیہا وجعل بینکم مودۃ ورحمة» (۱) در اینجا نیز توافق تشریح باتکوین و هم آهنگی قانون اسلام با فطرت و آفرینش الهی کاملاً معلوم می شود، اکنون باید دید که اصالت اجتماع خانوادگی که از قرآن کریم استفاده میشود و محققین و جامعه‌شناسان نیز آنرا تصدیق و تأیید میکنند، چه اقتضائاتی در وضع مقررات و قوانین دارد.

نظام طبیعی خانواده مستلزم این است که دو عنصر اصلی این سازمان یعنی مرد و زن تشریک مساعی کنند و چرخ آنرا بگردانند و احتیاجات آنرا مرتفع سازند؛ و در واقع این دو عنصر مانند دو نیمه یک پیکرند که با ترکیب آنها درخت انسانی کامل و بارور میشود؛ پس این دو عنصر باید در تولید و تربیت میوه وجودشان همکاری نمایند، نهایت امر، نقش طبیعی مرد در تولید، آنی است ولی وظیفه زن؛ سنگین و طولانی

زن باید در مدت چندین ماه این میوه را در اندرون خود با شیره جان خود پروراند و پس از وضع حمل آنرا مانند روح و روان در آغوش بگیرد و شیر بدهد و تحت تسخیر عزیزه فطری، آسایش و راحتی خود را فدای او نماید.

(۱) و از آیات (ونشانہ ہای قدرت و حکمت) الہی اینست کہ از جنس

خودتان جفتہائی برایتان آفریدہ تا بسوی آنان آرام گیرید و میان شما

دوستی و مہربانی برقرار کردہ است

آیا با این وظایف سنگینی که طبیعت بردوش زن نهاده و با اینکه ذاتاً زن ضعیفتر از مرد است، تحمیل کارهای پرمشقت و طاقت فرسای مردان بر او ظلم نیست؟

آیا مقتضای این همه تجهیزات طبیعی و عوامل روانی و فطری این است که زن پس از وضع حمل بچه اش را بشیر خوارگاه بسپارد و خود برای امرار معاش و تحصیل روزی بتکا پو و تلاش بپردازد؟

پستان های پر شیر که او را رنج می دهد چنین اقتضائی دارد؟ یا مهر و عطوفت مادری که از جدائی فرزند بسر حد جنونش می رساند؟

آیا لازمه اشتراك مرد و زن در تشکیل خانواده و تحکیم مبانی آن این است که در قبال اینهمه رنج و ناراحتی که زن در دوران بارداری و ایام وضع حمل و شیر دادن و حضانت متحمل میشود مرد بهمان تأثیر آنی که برای ارضاء غریزه جنسی خود نموده اکتفاء کند یا باید لا اقل عهده دانهزین زن و فرزندش بشود؟

آیا میتوان گفت که کشتن و نابود کردن عواطف مادری ولو بوسیله آمیزش با مردان متعدد، راه خوبی برای آزاد شدن زن از قیود طبیعی و فطری است؟

آیا میتوان گفت که محروم کردن فرزندان از نعمت خدادادی نوازش مادران و بیرون آوردن کانون خانواده بصورت خشک و بی روح (چنانکه در کشورهای غربی بخصوص در آمریکا وجود دارد) يك قدم اساسی برای اصلاح جامعه و تأمین حقوق زنان بشمار میرود؟

آیا پشت پازدن بموازین فطری و جنگ و مبارزه با تجهیزات طبیعی میتواند وسیله سعادت جامعه انسانی بشود؟
 ناراحتیهای خانوادگی و بدبختیها و نابسامانیهای روز افزون اجتماعی و آمارهای وحشتناک نیز خود کشیها و جنایات کشورهای غربی و مخرومیتهای متوحشین متمدن نما از آرامش و آسایش و لذت خانوادگی پاسخگوی این سؤالات است.

بقول آن مستشرق: «لذتی که يك فرد مسلمان از بوسیدن فرزند خود میبرد برای بسیاری از غربیها قابل تصور نیست، زیرا در دنیای متمدن امروز (!) کم کسی پیدا میشود که یقین داشته باشد باینکه بچه اش مال خود اوست» بعد اضافه میکند: «گمان نمیکنم غربیها بتوانند این امتیاز را برای شرقیها ببینند و شاید بزودی از دست ایشان بر بایند» کسانی که مرعوب پیشرفت های صنعتی اروپائیها و آمریکائیها شده اند یاد اثر تبلیغات مسموم هنوز هم گمان میکنند که مغرب زمین یعنی بهشت برین، و هر چه از آن سامان برسد در خور تمجید و تقلید است بزودی از اندیشه نادرست خود پشیمان میشوند و انگشت حسرت بدندان میگزند، ولی افسوس که هنگامی متوجه خواهند شد که دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت.

چنانکه بسیاری از دانشمندان و نویسندگان غربی متوجه مفاسد اینگونه امور شده و در صدد چاره جوئی بر آمده اند ولی متأسفانه وقت چاره گذشته و اجتماع در مسیر سیلاب بنیان کن فحشاء و بی عفتی قرار گرفته است یکی از نویسندگان آمریکا صریحاً میگوید: برای رفع این معایب باید زندگی خانوادگی را اصلاح و تقویت کرد و اصول و

قواعد مفید ازدست رفته را که موجب سعادت افراد خانواده و ملت‌ها بوده، دومرتبه اجرا نمود؛ زنان تابع شوهران شوند و نسبت بآنها احترام بگذارند و شوهران هم زنان خود را دوست بدارند و حقوق آنها را رعایت کنند.

يك خانم انگلیسی مینویسد «ای کاش مملکت ما هم مانند کشور های مسلمان نشین بود، آنجا که فضای عفت و طهارت حتی کنیزان را در بر گرفته است. راستی چرا در جامعه ما وضعی پیش نمی‌آورند که زنان مطابق فطرتشان بکار خانه داری بپردازند و کار مردان را بخود آنها بسپارند و بدین وسیله شرافتشان محفوظ بماند» ما بکسانی که تنها کاباره‌ها و مراکز فساد اروپا را دیده‌اند و پنداشته‌اند که از میان چنین مراکزی پاستورها و ادیسون‌ها و انیشتاین‌ها و سایر دانشمندان و مخترعین بیرون آمده‌اند توصیه می‌کنیم که نظری هم بمطبوعات و نوشتجات دانشمندان و نویسندگان محقق غربی بیندازند، تا ارزش تعالیم اسلامی را درک کنند و کالای نفیس و گرانبهای خود را برایگان ازدست ندهند. برگردیم باصل مطلب

بنا بر اینکه میزان قوانین اجتماعی اقتضات فطری باشد باید گفت که وظیفه زن پرورش اولاد و گرداندن چرخ خانواده یعنی سازمان تضمین بقاء نوع انسانی و پرورش افراد صالح جامعه است، و وظیفه مرد عهده‌داری تأمین مخارج زندگی خانوادگی و سایر مشاغل متناسب با تجهیزات فطری اوست.

و در این صورت سزاوار است که سهم مرد از اموال موروثه بیشتر باشد

در صورتیکه زن در واقع در استفاده از آنها شریک مرد خواهد بود آید
این احکام اسلام نسبت به حقوق زن اجحافی شده است؟ پاسخ این سؤال
بعهد اهل انصاف .

نکته دیگری را که نباید از نظر دور داشت اینست که افسان تنها
برای شهوترانی و اعمال غریزه جنسی آفریده نشده و هدف آفرینش
تنها التذاذات جنسی نیست، بلکه این غریزه یکی از هزاران غرائز و قوای
است که برای مصالح گوناگون در سرشت انسان قرار داده شده است
و همچنانکه سزاوار نیست در اعمال سایر غرائز بحدی افراط شود که

موجب تعطیل عمل این غریزه گردد . **کاخانه فیضیه قم**
همچنین نباید در راه اعمال این غریزه همه کمالات انسانی و هد-

فهای عالی آفرینش را فدا نمود، بسیاری از مردان شهوت پرست و بهیمه
صفت، برای اغراض فاسد نفسانی خود سنگ آزادی زنان را بسینه
میزنند تا از آمیزش آزاد مرد و زن و بی بند و باری و بی عفتی زنان سوء استفاده
کنند .

از طرفی از تماشای بدنهای نیمه عریان و آرایش کرده آنان التذاذ
حیوانی ببرند و از طرفی هیچگونه مانعی برای آمیزشهای نامشروع
و ضد انسانی ایشان وجود نداشته باشد .

ولی اسلام که با چشمی حقیقت بین و با نظری نافذ و محیط بر
همگی مصالح و مفاسد، با مور نگر بسته از اینگونه بی بند و باریهای فضیلت
کش و خانمان بر انداز جلو گیری کرده و دستور داده که زنان در خارج
از محیط خانه؛ بدن خود را (باستثنای قرص صورت و دستها) تامچ بحسب
نظرا کثر فقهاء) از نظر بیگانگان بپوشانند و در برابر دیدهای هوسباز

آرایش نکنند و بخودنمائی و عشوه گری نپردازند .

در آیه (۳۱) از سوره نور میفرماید « و لیضربن بخرمهن علی جیوبهن ولایبدین زینتمهن » یعنی زنان باید خمار هایشانرا بر گریبانهایشان بیفکنند و زیور خودرا هویدا نسازند . و در آیه (۳۲) از سوره احزاب خطاب بزنان پیغمبر میفرماید « فلاتخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض » یعنی در سخن گفتن نرمی نشان ندهید (و با مردان بیگانه با ناز و دلربائی سخن مگوئید) تا آنکس که در دل مرضی دارد بطمع بیفتد .

یکی دیگر از مواردیکه اسلام برای مرد امتیاز قائل شده حق طلاق است ، و حکمت این امر بادر نظر گرفتن اصول سابقه بخوبی روشن میشود .

زیرا از طرفی حفظ اجتماع خانوادگی لازم است و از طرفی ممکن است عواملی موجب بهم خوردن توافق زوجین بشود ، بطوریکه ادامه وضع موجود برای ایشان تحمل پذیر نباشد بنابراین ، لازم است که عقد ازدواج قابل انحلال باشد .

ولی از آنجائی که زن یکه موجود احساساتی و سریع التاثر است اگر اختیار این انحلال بدست او سپرده شود ممکن است باندک چیزی از اختیار خود سوء استفاده کند و برای هر پیشامد جزئی یا اعمال هر گونه هوس ، کانون خانواده را تهدید بانحلال نماید .

آمارهای طلاق که از کشورهای اروپا و آمریکا گرفته شده شاهد این معنی است ، مثلاً از هر پنج ازدواجی که در آمریکا واقع میشود اقلای یکی منجر بطلاق میگردد و هشتاد درصد تقاضاهای طلاق از طرف

زنها آنهام بیبانه‌های جزئی است ، پس چون این امر هم نیاز بیشتری بتعقل دارد باید بدست مردان سپرده شود .

ولی باید دانست که طلاق بعنوان دوی تلخی تشریح شده که جز در موارد ضروری آنهام بارعایت حقوق طرفین و با شرایط سنگین نباید عملی شود و آیات طلاق در قرآن شریف محفوف بمطالب اخلاقی و پندو نصیحت و تهدید مردان از سوء استفاده از طلاق است ، برای نمونه باین آیه توجه فرمائید :

« و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسكوهن ضرراً لتعتدا وامن یفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آیات الله هزواً واذكروا نعمة الله علیكم وما انزل علیكم من الكتاب والحكمة یعظكم به و اتقوا الله واعلموا ان الله بكل شیء علیم » (بقره ۲۳۱)

یعنی هنگامی که زنان را طلاق دادید و بسر آمد خویش رسیدند (یعنی از عده بیرون آمدند) پس ایشان را بانیکی نگهدارید (بوسیله ازدواج مجدد) یا ایشان را بانیکی رها کنید ، و ایشانرا بعنوان آزار رساندن و ضرر زدن نگهداری نکنید که ستم کنید و کسی که چنین کند بخویش ستم کرده است و آیات الهی را مسخره نگیرید ، و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و آنچه را نازل فرمود از کتاب و حکمت که بدان اندر زنان دهد ، و پرهیز کار باشید و بدانید که خدا بهر چیزی دانا است .

بنابراین اگر در اجتماع کنونی ، از قانون طلاق سوء استفاده میشود معلول انحراف از تعالیم قرآن است نه معلول نقص قوانین اسلام

چنانکه در مقدمه پنجم اشاره شد و گناه آن بگردن کسانی است که مردم را از تعالیم دینی دور و در عوص به-داستانهای سرگرم کننده و تاشای مناظر مهیج و غیر اخلاقی و..... مشغول کرده اند .

مورد دیگری که در قوانین مدنی اسلام بین زن و مرد فرق گذاشته شده تجویز تعدد زوجات برای مردان است ، حالا باید دید که آیا این حکم اسلام گزافی و برخلاف مقتضیات فطری است؛ یا اینکه دارای منشأ فطری و موافق مصالح جامعه انسانی است . برای قضاوت صحیح باید بنکات زیر توجه کرد :

۱- فعالیت جهاز تناسلی مرد از اوائل بلوغ تا اواخر عمر ادامه دارد و در تمام این مدت قادر بایفاء نقش خود در توالد میباشد در صورتیکه زنان نوعاً بعد از پنجاه سالگی عقیم میشوند .

بنابراین جوان بیست ساله ای که مثلاً با دختر پانزده ساله ای ازدواج میکنند در حدود سی و پنج سال از جهت توالد و تناسل حالت مشترکی دارند ، پس از آن ، مرد تا سن نود سالگی هم قدرت بر عمل جنسی دارد در صورتیکه جهاز تناسلی زن دیگر استعداد بار گرفتن را ندارد و در نصف دیگر عمر ازدواج ، عملاً زمینه‌ای برای پرورش بندی که طبیعت در صلب مرد تهیه میکند وجود نخواهد داشت .

۲- در مردان هیچگونه مانع طبیعی اعم از فصلی و غیر فصلی برای فعالیت جهاز تناسلی وجود ندارد ، در صورتیکه زنان در همان دوران جوانی (قبل از پنجاه سالگی) هم مبتلی بموانع طبیعی هستند از طرفی هر ماهه چند روز (ایام قاعدگی) جهاز تناسلیشان دچار حالت غیر عادی میشود .

از طرفی در ایام بار داری که رحم مشغول پرورش جنین است تا چند هفته پس از زایمان آمادگی پرورش نسل دیگر را ندارند بلکه بسیاری از زنان در ایام شیردادن هم بار دار نمیشوند .

۳- آمیزش یازن در مواقعی که رحم آمادگی بار گرفتن ندارد برای زن يك عمل تحمیلی و نوعاً مضر میباشد ، از اینرو در اسلام از عمل جنسی در حال حیض و نفاس منع شده است ، و اگر در چنین حالاتی مرد راه مشروعی برای اعمال غریزه جنسی نداشته باشد ممکن است مبتلی بکار نامشروع شود؛ بخصوص در مناطق گرمسیر و مردانی که تمایل جنسی شدید دارند .

۴- دختر بحکم فطرت چند سال پیش از پسر آمادگی ازدواج پیدا میکند بطوری که حتی در تعیین سن قانونی هم این تفاوت قابل اغماض نبوده است ؛ بنابراین بفرض تساوی تعداد مردوزن (با اینکه اکثراً تعداد زن بیش از مرد است) همیشه شماره دختران بالغ بیش از پسران بالغ خواهد بود .

۵- در حوادث خطرناکی که برای اجتماعات روی میدهد مانند تلفات جنگها و حوادث معدنها و انفجارات و مانند آنها چون مردان بیشتر در معرض خطر هستند بسیاری از زنان بیوه خواهند شد و بسیاری از دختران که مستعد ازدواج هستند بی شوهر خواهند ماند .

چنانکه در آلمان و بعضی از کشورهای دیگر با اینکه سالها از پایان جنگ جهانی گذشته هنوز اینگونه آثارش باقی مانده است ، و بهمین جهت قانون تعدد زوجات در آن نقاط طرفداران بسیاری دارد .

باتوجه بنکات فوق و بادر نظر گرفتن اینکه هدف فطری ازدواج، بقاء نوع و ازدیاد نسل میباشد، لزوم چنین قانونی که تعدد زوجات را برای مرد تجویز نماید کاملاً بثبوت میرسد.

ولی جواز آن در اسلام منوط بر عایت عدالت کامل میان زوجات است، بعلاوه راههایی وجود دارد که زن میتواند این حق شوهر و همچنین حق طلاق را محدود نماید.

در کشورهای که این قانون رسمیت ندارد عملاً مرد ها بیک زن اکتفاء نمیکند و صرف نظر از اعمال غیر قانونی (زنای محصنه) و آمیزشهای موقت؛ نوعاً مرد ها یک تا چند رفیقۀ دائمی دارند.

اسحق تیمر در خطابه‌ای که در مجمع کلیساهای آلمان ایراد کرد این حقیقت را افشاء نمود،

وی گفت: راست است که مسیحیان در ظاهر بیش از یک زن نمیگیرند ولی همه میدانیم که در پشت پرده خفاء بچه طرز و خیمی با زنان متعدد ارتباط نامشروع برقرار میکنند

بعلاوه، در این کشورها انحراف جنسی و همگرایی هم بنحو شرم‌آوری شیوع دارد،

مثلاً در انگلستان که شاید تا حدودی بیش از سایر کشورهای غربی این عمل را زشت و ننگین میدانند گزارشهایی که در این باره تهیه شده مانند گزارش «کینزی» و «ولفیندن» نشان میدهد که تاچه حد حتی اشراف زادگان باین عمل ننگین مبتلی هستند. و چه بسیار جنایات و حتی خودکشیهایی که در اثر توابع این عمل بوقوع پیوسته است.

راستی خیلی مایهٔ تعجب است که در کشورهای «کنکویناژ» یعنی آمیزش مرد و زن بدون ازدواج، مانع قانونی ندارد اینهمه انحراف جنسی شیوع پیدا کرده است، تعجب بیشتر از اینست که در عین حال نسبت بتعدد زوجات یا ازدواج موقت بدین هستند، در صورتی که تعدیل غریزهٔ جنسی مردان و جلوگیری از بی‌عفتی و فحشاء زنان جز با چنین قوانینی امکان پذیر نیست.

